

گفت و گو با دکتر سید حسین نصر

- آقای دکتر نصر، می‌خواستم از نحوه آشنایی خودتان با مرحوم رفیعی قزوینی بفرمایید و اینکه چه دروسی را خدمت ایشان خواندید؟

۵۷۵

بسم الله الرحمن الرحیم، من در سال ۱۳۳۷ بعد از سالیان طولانی تحصیل در آمریکا و پس از اخذ مدرک دکترا در فلسفه و تاریخ از دانشگاه هاروارد به ایران بازگشتم و در پاییز همان سال با مرحوم سید جلال الدین آشتیانی دوست شدم که دوستی خیلی نزدیکی بین ما ایجاد شد و ایشان بودند که مرا برای اولین بار به نزد مرحوم آیت الله رفیعی قزوینی بردند و مرحوم آقای رفیعی هم خیلی به من اظهار لطف کردند و خیلی رابطه نزدیکی بین ما ایجاد شد و تا سال ۴۲ و ۴۳ من نزدیک به پنج سال خدمت ایشان درس اسفار می‌خواندم. البته با عده‌ای دیگر که خودشان از فضلا بودند، ایشان در تهران در منزلی نزدیک به بازار سکونت داشتند و ما آنجا خدمت ایشان می‌رفتیم و درس اسفار می‌خواندیم. گاه گاهی هم با مرحوم آشتیانی یا با چند تن دیگر مثل مرحوم [بدیع الزمان] فروزانفر می‌رفتیم به قزوین به دیدار ایشان و آنجا هم گاهی جلسات بحث فلسفی بود اما آنجا ما بیشتر سوالات فلسفی از ایشان می‌کردیم نه اینکه سطوح را بخوانیم.

- مرحوم رفیعی قزوینی تسلط بالایی بر متون فلسفی داشتند تا جایی که حتی برخی از شاگردان ایشان بیان می‌کنند که اگر خود ملاصدرا هم زنده بود نمی‌توانست با این بیان شیوا و عالمانه‌ای که ایشان داشتند، اسفار را تدریس کند. اما به نظر می‌آید که ایشان بیشتر مایل بودند به عنوان فقیه شهرت داشته باشند تا فیلسوف، نظر جناب‌عالی در این باره

من با این نظر کاملاً موافق نیستم، البته ایشان دارای مقام «آیت... العظمایی» بودند. زمانی که در ایران شاید ۴ یا ۵ نفر دارای این مقام بودند و هنگامی که تشریف آوردند به قزوین دارای نهایت اقتدار مذهبی و فقهی بودند و همه ایشان را به عنوان فقیه و عالم بزرگ دین می‌شناختند و در این امر شکئی نیست. اما ایشان علاقه خاصی به حکمت داشتند، من سعادت داشتم با چند تن از بزرگترین حکما آن زمان سالیان دراز درس بخوانم من جمله مرحوم علامه طباطبایی، سید محمد کاظم عصار و مرحوم الهی قمشه‌ای. اینها همه اساتید بزرگی بودند که خصائص خاص خود را داشتند، ولی در تقریر متن اسفار کسی را مانند مرحوم رفیعی قزوینی ندیده بودم، ما آن زمان چاپ رحلی را می‌خواندیم. خوب یک صفحه چاپ رحلی اسفار خیلی مفصل است، ایشان از اول تا آخر، اول عبارت را به عربی می‌خواندند بعد آنچنان تقریر می‌کردند و شرح می‌دادند که اصلاً حیرت آور بود و هر کسی که گفته است ملاصدرا هم نمی‌توانست این کار را بکند، شاید غلو نکرده باشد. ولی ایشان خیلی به حکمت علاقه‌مند بودند اما نمی‌خواستند راجع به حکمت با عوام الناس صحبت کنند، لذا فقیه بودند و چهره فقاہتی هم داشتند، مثلاً علامه طباطبایی و مرحوم عصار با وجود اینکه هر دو در فقاہت هم خیلی وارد بودند و مجتهد بودند در فقه اسلامی، اما زیاد به فقاہت نمی‌پرداختند و بیشتر به حکمت می‌پرداختند. اما مرحوم آقای رفیعی مثلاً نماز جمعه هم در مسجد جامع قزوین اقامه می‌کردند - البته هنگامی که کسالت نداشتند - ولی در عین حال ایشان فوق العاده به حکمت علاقه‌مند بودند و اکثر اوقات که مطالعه می‌کردند بیشتر در زمینه حکمت بود.

- جنابعالی در همان زمان که خدمت مرحوم رفیعی قزوینی تشریف می‌بردید، خدمت علامه طباطبایی می‌رسیدید یا اینکه از قبل با علامه طباطبایی مربوط بودید؟

- نه خیر همزمان بود، من تقریباً با یک یا دو ماه فاصله از اینکه با مرحوم رفیعی آشنا شدم، با علامه طباطبایی هم آشنا شدم.

البته از راه دیگری غیر از آقای آشتیانی، چون آقای آشتیانی با هر دو بزرگوار درس خوانده بودند، ولی آشنایی بنده مستقل بود یعنی در طول هفته اگر درسی با مرحوم رفیعی می‌خواندم، مرحوم طباطبایی بعد از ظهر پنجشنبه تشریف می‌آوردند تهران و ما با ایشان پنجشنبه شب و جمعه صبح درس داشتیم، یعنی ۲ جلسه درس چند ساعته، بنابراین از لحاظ زمانی اینها با هم رابطه‌ای نداشتند اما مآثرن هم بودند.

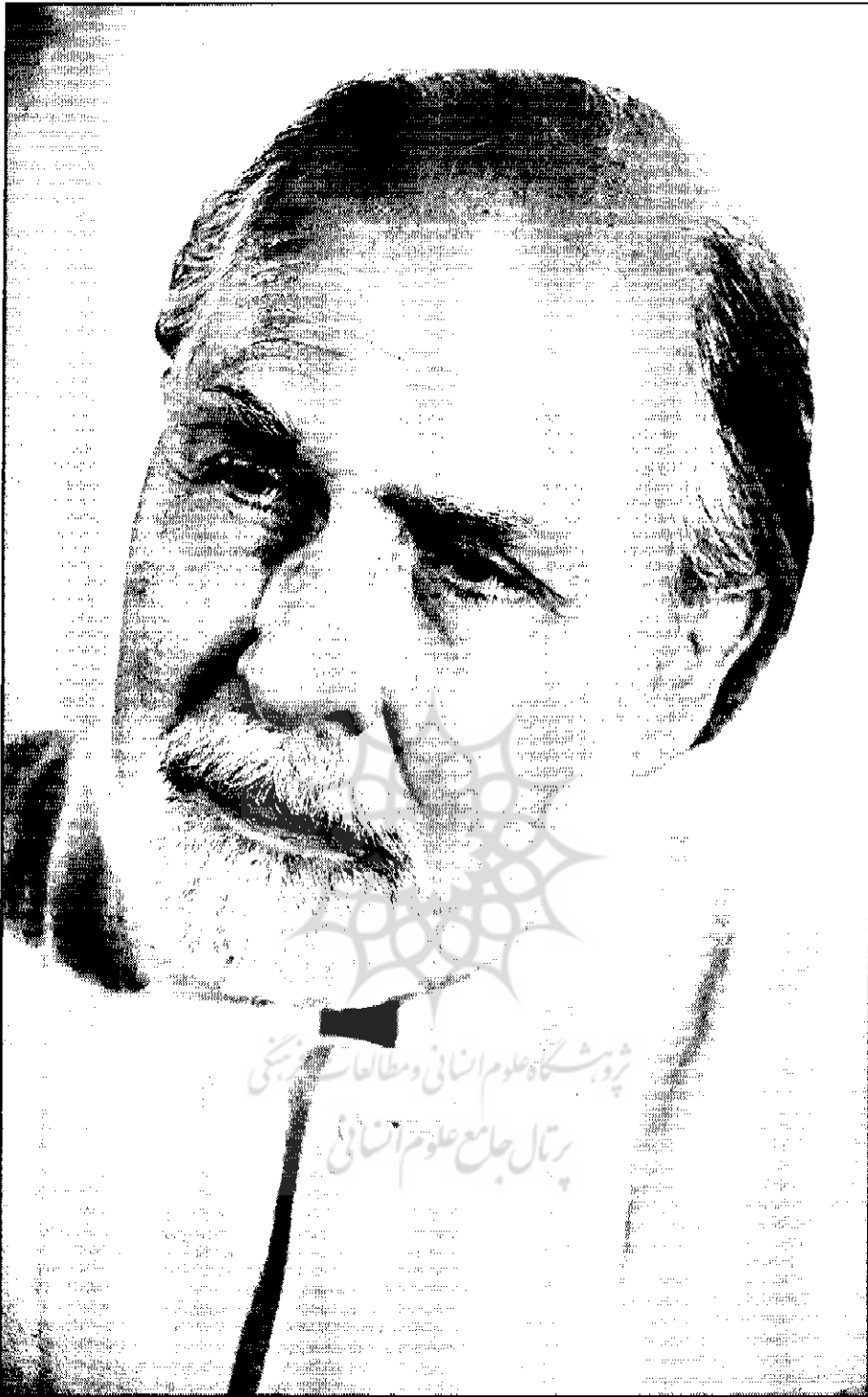
... با توجه به اینکه جنابعالی آشنایی کامل با این دو عالم بزرگ دارید و محضر هر دو را نیز درک کرده‌اید، بفرمایید به لحاظ تسلط بر متون فلسفی از جمله اسفار چگونه می‌توان این دو

بزرگوار را با هم مقایسه کرد؟

- البته این کار، کار مشکلی است، چون هر دو از استادان بسیار بزرگ حکمت متعالیه بودند، اما اگر فرقی وجود داشته باشد این است که مرحوم رفیعی وقتی درس اسفار می‌گفتند یک ملاصدرا را ثانی بودند، هیچ از متن و معنی آن دور نمی‌شدند و سعی می‌کردند که معانی ملاصدرا را به دقت بیان کنند، با وجود این یک بار به من گفتند که این موضوع حدوث و قدم نزد هیچیک از حکمای اسلامی حتی میرداماد و ملاصدرا، به طوری که من راضی باشم مطرح نشده «من» منظور مرحوم رفیعی است - با وجود این وقتی اسفار را تدریس می‌کردند همانطور که گفتم، گویی خود ملاصدرا آن را تدریس می‌کرد، اما مرحوم علامه طباطبایی به هنگام تدریس یک یا دو جمله از اسفار را می‌خواندند و بعد مباحثی که آنجا بود، مثلا قوه و فعل یا علیت، را می‌گفتند و خودشان به عنوان یک فیلسوف زنده آن را مطرح می‌کردند یعنی یک مقدار خلاقیت فلسفی در حین درس، در درس علامه طباطبایی بیشتر از درس مرحوم رفیعی وجود داشت، اما در درس مرحوم رفیعی، چون ایشان خیلی نزدیک به متن حرکت می‌کردند، درک جزئیات متن آسان‌تر بود.

- پس شما موافق هستید با اینکه نوآوری و ابداعات علمی نزد علامه طباطبایی بیشتر مشهود بود تا مرحوم رفیعی قزوینی؟

- خوب شد که گفتید بیشتر مشهود بود و این کلمه مشهود را به کار بردید، من نمی‌خواهم بگویم که یکی از دیگری خلاقیت بیشتری داشت بلکه می‌خواهم بگویم که این امر در علامه طباطبایی بیشتر ظاهر و هویدا می‌شد، مرحوم رفیعی دارای نظرات بدیعی بودند در مسائل مختلف، حتی مثلا در رابطه بین نجوم و فلسفه، اما ایشان خیلی کم نوشته‌اند و آن چند رساله را هم که نوشته‌اند در واقع تقصیر بنده بود، وقتی ما می‌خواستیم چهارصدمین سالگرد تولد ملاصدرا را برگزار کنیم در سال ۱۳۴۰ شمسی، من یک یادنامه‌ای را برای ملاصدرا چاپ کردم که البته تهیه آن خیلی هم زحمت داشت، من از مرحوم رفیعی خواهش کردم که یک مقاله‌ای لطف کنند برای آن یادنامه و ایشان آن مقاله‌ای که آنجا هست را لطف کردند و این شاید تنها اثر ایشان است که به انگلیسی وجود دارد و من خودم آن را به انگلیسی ترجمه کردم، البته باید بگویم که ایشان خیلی خوب فارسی می‌نوشتند مثل سهروردی و خواجه نصیر یعنی فارسی بسیار سلیس و ادبی، برای همین خدمتشان گفتم شما که این قدر زیبا می‌نویسید و آسان می‌کنید مشکلات را، اجازه دهید راجع به چند معضل فلسفی دیگر نظریات شما را بدانیم، ایشان گفتند یعنی چه؟ عرض کردم مثلا حدوث دهری، وحدت وجود و... گفتند ایرادی ندارد، شما یک دفترچه‌ای بیاورید و من اینها را در آن یادداشت می‌کنم، من هیچ یادم نمی‌رود که یک دفترچه سبزی خریدم و هر وقت که به



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فزون می‌رفتم، می‌بردم آن را به خدمتشان و ایشان یکی از آن مطالب را با خط زیبای خودشان در آن دفتر درج می‌کردند و من دوباره به تهران آن را باز می‌گرداندم و بار دیگر می‌بردم خدمتشان، من این مطلب را به مرحوم [محمد تقی] دانش پژوه گفتم و ایشان گفتند که این دفتر را به ما بدهید تا از آن عکسبرداری کنیم و در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نسخه‌ای از آن را حفظ کنیم، من هم این کار را کردم و ایشان هم عکسبرداری کردند و در حقیقت چند رساله از مرحوم رفیعی در آن دفتر وجود داشت، اما اصل آن دفترچه که خیلی ارزش دارد در دفتر من بود که وقتی انقلاب شد، متأسفانه مفقود گردید که امیدوارم روزی ان شاء... پیدا شود، لذا این رساله‌هایی که از ایشان چاپ شده همگی باز می‌گردد به این سابقه‌ای که عرض کردم، با وجود این خیلی مطالب بدیعی بود که در ذهن مرحوم رفیعی وجود داشت اما آنچنان که باید ابراز نمی‌کردند.

آقای دکتر، هم مرحوم رفیعی قزوینی و هم علامه طباطبایی هر دو از فیلسوفان صدرایی بودند، حال با توجه به اینکه جنابعالی متخصص در حکمت اسلامی هستید، می‌خواستم یک سوال حاشیه‌ای از خدمتان بپرسم و آن اینکه ما پس از ملاصدرا شاهد نوعی غلبه تفکر و اندیشه او بر سایر اندیشه‌ها هستیم، گویی سایه این غلبه تا آنجایی گسترده بود که دیگر اندیشه‌ها را نیز تحت الشعاع قرار داد و باعث شد تا تعدادی از متفکرین مهجور بمانند، آیا جنابعالی با این نظر موافق هستید؟

- این سوال بسیار خوبی است، البته پس از فوت ملاصدرا افکار او غلبه پیدا نکرد، بلکه در یک حالت خسوفی بود و شاگردان بلاواسطه‌اش مانند ملامحسن فیض و لاهیجی کمتر از حکمت متعالیه صحبت می‌کردند، اگرچه این دو نفر مدت فراوانی درس حکمت متعالیه خوانده بودند اما به علت جو آن زمان و به خصوص به دلیل جو سیاسی آن دوره، سکوت اختیار می‌کردند و این امر مدتی طول کشید تا اینکه دوره صفویه پایان یافت، اما در واقع ملا علی نوری بود که در اوایل دوره قاجاریه فلسفه ملاصدرا را دوباره احیا کرد و این نبود که فلسفه ملاصدرا به خودی خود غلبه کند و تنها فلسفه در دوره صفویه باشد، ملارجعی تبریزی و دیگرانی هم بودند که تفکر مشائی داشتند و پیروانی هم داشتند، اما چطور شد که در دوره قاجاریه فلسفه ملاصدرا غلبه کرد، این به خاطر ماهیت آن فلسفه بود، همیشه در هر محیط فکری اگر یک فلسفه‌ی غلبه پیدا کند یا به این علت است که یک متفکر بزرگی ظهور کرده و نفوذ فوق العاده دارد یا به این علت است که آن نحوه تفکر مورد استقبال آنهایی که اهل فلسفه هستند قرار می‌گیرد، در دوره قاجاریه فلسفه صدرایی این بخت را داشت که چند حکیم بسیار بزرگ مثل ملاعبدا... زنوزی، آقا

علی مدرس و حاج ملاهادی سبزواری که جزو بزرگترین فلاسفه هستند، بعد از ملاعلی نوری، همه توجه خاصی به فلسفه ملاصدرا داشتند. البته ممکن است پرسید که چرا اینها توجه خاصی به ملاصدرا داشتند؟ دلیلش این است که اینها افرادی هستند که به جنبه عرفانی تفکر خیلی علاقه‌مند بودند، حاجی سبزواری که خود جزو زهاد و اولیاء... بود، البته من نام آقا محمدرضا قمشه‌ای را نبردم که به ایشان می‌گفتند ابن عربی ثانی و خود آقا علی مدرس که فوق العاده علاقه‌مند به حکمت عرفانی بود و عرفان نظری، حتی میرزا ابوالحسن جلوه که می‌گویند بیشتر فیلسوف مشائی و علاقه‌مند به ابن سیناست، ایشان هم به عرفان و تصوف علاقه‌مند بود، به طوری که حتی مثنوی را به دست خودش نوشته بود، در آن جو یک فلسفه‌ای که هم جنبه استدلالی داشته باشد و هم جنبه عرفانی و هم اینکه ریشه بسیار محکم و آشکاری در معارف شیعی و عرفان شیعی داشته باشد، حکمت صدرایی بود و در آن زمان عده زیادی از افراد را به خودش جذب کرد، بنابراین، این طور نیست که دیگران مهجور بمانند بلکه مقتضای آن محیط این بود و گرنه افرادی بودند که مثلاً اشراقی بودند اما مستقل بودند از اشراقی که در حکمت متعالیه هست، مستقل بودند از آن قسمت از سنت سهروردی که تلفیق شده بود با حکمت متعالیه ملاصدرا، همچنین فلسفه بوعلی هم به صورت کامل از بین نرفت و عده‌ای هم هنوز مشائی بودند، اما همانگونه که گفتید غلبه با حکمت ملاصدرا بود، به دلیل این خصایصی که عرض کردم.

- اگر اجازه بفرمایید باز به بحثمان راجع به مرحوم رفیعی قزوینی و علامه طباطبایی بازگردیم، عده‌ای معتقدند که مرحوم رفیعی تمایل نداشتند که از حوزه حکمت اسلامی خارج شوند اما علامه طباطبایی هر لحظه آماده بودند برای شنیدن مباحث جدید و با توجه به اینکه خودشان متخصص حکمت اسلامی بودند، نظریاتی را نیز بیان می‌کردند.

- این نظر کاملاً درست است. مرحوم رفیعی یک حکیم کاملاً سنتی بودند، یعنی یک حکیمی بودند که کاملاً در قلمرو سنت فلسفه و تفکر اسلامی قرار داشتند و علاقه‌ای هم به اینکه بپینند خارج از این محدوده چه می‌گذرد نداشتند، اما علامه طباطبایی از همان جوانی وقتی که کمونیست‌ها آمدند و آذربایجان را گرفتند و آن لطمه‌هایی که به خانواده‌شان خورد، ایشان مواجه شدند با یک نوع تفکر لادری ملحدانه‌ای که قدرت سیاسی داشت و لذا تصمیم گرفتند که از آذربایجان بیایند به تهران. همان وقت علاقه‌مند بودند که بپینند اصولاً کمونیست‌ها چه می‌گویند، ایشان علاقه به کاوش کردن در این زمینه را داشتند و همان منجر شد به کاری که سابقه

نداشت چون خطر جانی داشت برای بعضی‌ها و مرحوم علامه گفتند که من جان خودم را در کف دستم گذاشته‌ام و مباحثی را درباره مارکسیسم و همچنین فلسفه اسلامی مطرح کردند و در نهایت اصول فلسفه و روش رئالیسم چاپ شد، همان کتاب نشان می‌دهد که علامه طباطبایی علاقه‌مند بودند ببینند که خارج از فلسفه سبئوی یا اشراقی یا صدرایی یا سایر فلسفه‌هایی که ما در اسلام داشتیم، اصولاً افراد دیگر چه می‌گویند و بعد از مقابله‌ای که با مارکسیست‌ها شد، کتاب معروف اصول فلسفه و روش رئالیسم به چاپ رسید، البته مرحوم آقای مطهری هم به قسمت اول آن شرح نوشتند و علامه همیشه می‌گفتند که به آقای مطهری بگویید بقیه این شرح را هم تمام کنند - البته خود آقای مطهری هم آنجا حضور داشتند - اگرچه دلشان می‌خواست که این شرح تمام شود اما نشد و خیلی با ارزش است آن چیزهایی که مرحوم مطهری نوشته‌اند. در حقیقت مرحوم آقای مطهری و استادشان علامه طباطبایی از حکمای بود که فوق‌العاده به تفکر در خارج از محدوده تفکر سنتی اسلامی علاقه‌مند بودند، البته نه برای اخذ آن فلسفه‌ها و قبول کردن آنها بلکه برای پاسخ دادن به آنها، و بعدها علاقه علامه طباطبایی متجلی شد در جلساتی که با هانری کربن داشتند، علامه همیشه وقتی کربن از پاریس می‌آمد، از من می‌خواستند که از او بپرسم الان چه مباحث فلسفی بیشتر مطرح است و کربن هم چون به علاقه علامه پی برده بود، همیشه خود را آماده می‌کرد برای پاسخ دادن به پرسش‌های ایشان.

- آقای دکتر می‌خواستم خواهش کنم اگر ممکن است کمی هم درباره جنبه‌های عرفانی مرحوم رفیعی قزوینی صحبت بفرمائید و اینکه اساساً آیا ایشان اهتمامی به تدریس متون عرفانی داشتند یا نه؟ چون من شنیده‌ام از عده‌ای از شاگردان ایشان که گویا فصوص الحکم هم تدریس می‌کردند، همچنین برخی از شاگردان ایشان مثل آقای دکتر ابراهیمی دینانی بیان کرده‌اند که ایشان با احتیاط فراوانی به مباحث عرفانی می‌پرداختند.

- به نظر بنده حرف آقای دکتر دینانی کاملاً درست است، ایشان خیلی احتیاط می‌کردند در مباحثی که صبغه عرفانی داشتند و خیلی کم درس متون عرفانی می‌گفتند، در بعضی جلسات خصوصی هم شنیده بودم که ایشان درس فصوص می‌گفتند اما سعادت نداشتیم که در آن جلسات شرکت کنم، اما می‌دانم که اگرآه داشتند از اینکه به صورت علنی در این مباحث سخن بگویند ولی علاقه شان بسیار زیاد بود به این مباحث، داستانی را باید برایتان بیان کنم تا برای نسل‌های بعدی باقی بماند، ما در جلساتی که می‌رفتیم خدمت مرحوم رفیعی به قزوین، در اتافی که بودیم دور تا دورش کتاب بود، چون کاری برای ایشان پیش آمده بود کمی دیر آمدند، من و مرحوم

استاد آشتیانی و مرحوم [بدیع الزمان] فروزانفر و چند نفر دیگر آنجا نشسته بودیم، من بلند شدم و رفتم تا کمی به کتاب‌های ایشان نگاه کنم، یکی از کتاب‌ها را اتفاقی بیرون آوردم و دیدم که کتاب مثنوی مولوی است، دیدم با آن خط بسیار زیبایشان حواشی‌ای بر کتاب نوشته‌اند، در همان هنگام ایشان وارد شدند و به من گفتند که زود کتاب را سر جایش بگذارید، شاید نمی‌خواستند که ما پی به علاقه ایشان ببریم به مثنوی.

- چون صحبت از عرفان کردیم من باز می‌خواستم یک سوال حاشیه‌ای از خدمتتان بپرسم و آن اینکه به نظر جنابعالی آیا عرفان و تصوف یک مقوله هستند یا اینکه هر کدام معنی مجزایی دارند؟

- این سوال بسیار خوبی است البته یک مقدار مسأله لفظی است، از دوره صفویه به بعد به علت‌های خاص سیاسی و اجتماعی بعد از مجلسی بزرگ، در واقع علما یک عنادی با بعضی از طرق صوفیه خانقاهی پیدا کردند، در عین حال آن مطالبی که در تصوف بود مورد علاقه خیلی‌ها بود، لذا کلمه عرفان جایگزین آن شد، البته در زبان عربی عرفان معنایش غیر از آن است که در زبان فارسی است، در واقع در عربی به عرفان می‌گویند التصوف العلمی یا التصوف النظری که همان عرفان نظری است، اگر به این شکل نگاه کنید، عرفان ربطی با عمل ندارد، چون خیلی‌ها کتب عرفانی را می‌خوانند اما هیچ تزکیه نفس نکردند، لذا اگر به آن صورت نگاه کنید، در واقع تصوف جنبه عملی است و عرفان جنبه نظری، اما اگر به صورت تاریخی نگاه کنید در واقع کلمه تصوف کم‌کم به آن معنی که قبلاً داشت در دوره ایلخانی و ابتدای صفویه و قبل از آن در مکتب خراسان، به علل سیاسی خاص در اواخر دوره صفویه از رواج در طبقه علما تا حد زیادی افتاد و کلمه عرفان جایگزین آن شد لذا سوال شما پاسخش جنبه تاریخی دارد و در قرون مختلف، متفاوت است. یعنی مثلاً اگر شما در ایران دوره سلجوقی زندگی می‌کردید اصلاً این سوال مطرح نمی‌شد.

- اگر اجازه بفرمایید به عنوان آخرین سوال می‌خواستم بپرسم که جنابعالی آثار مرحوم رفیعی قزوینی را چگونه ارزیابی می‌کنید و با توجه به اینکه خودتان در زمینه‌های مختلف از جمله فلسفه و عرفان اسلامی صاحب نظر و دارای تالیفات متعدد می‌باشید تا چه میزان از اندیشه‌های مرحوم رفیعی در آثار شخصی خودتان متأثر هستید؟

- من نهایت احترام را برای آثار ایشان قائل هستم. البته ایشان کم نویس بودند اما آنچه نوشته‌اند بسیار دقیق و روان و بسیار اساسی است و باید قدر آثار ایشان را دانست، اما شخص بنده آنگونه که استفاده کرده‌ام از ایشان در طول این ۴۰ سال و اندی که مشغول تحقیق و نوشتن هستم، باید عرض کنم که همیشه سعی کردم تعالیم این استادان را در خودم جذب کنم و سعی کردم یکی کنم آنها را با فکر خودم و تطبیق کنم با دیدگاه فلسفی‌ام تا بعد آن‌چه می‌نویسم مبتنی بر آن باشد، لذا من هیچگاه نیامده‌ام یک مقاله‌ای بنویسم که عیناً جملات مرحوم رفیعی قزوینی در آن تکرار شده باشد، اما چه ایشان و چه مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم [محمد کاظم] عصار که سه استاد اصلی من بودند، فوق‌العاده مدیون‌شان هستم و دانش‌هایی که این بزرگان به من آموخته‌اند عجیب شد با تفکر من و لذا هرچه بنویسم جنبه‌ای از تعالیم آنها در آن وجود دارد.



منتشر شد:

سینمای جدایی

(فیلمهای میکل آنجلو آنتونیونی)

ترجمه: امید روشن ضمیر

انتشارات نیلا- تهران- صندوق پستی ۷۵۵-۱۹۵۸۵